واقع شد و پس شما نیز از توحید محفوظ نباشید، حال آنست که متمکن نشود حقیقت توحید مگر بدین حرف که نایب الف است جز آنکه
افتتاح باالف املایی پذیرفت و چنان مینماید که آنحضرت درین سخن اشارت بتعین اول و ثانی فرموده اند والله اعلم و شیخ المشایخ سعد
الملة والدین الحموی در رساله تعریف فی معنی التکلیف میفرماید که حرف با را دو جهتست یکی ببدء و خلق تعلق دارد و با البدیع والباری
انست و دیگر ببعث ایشان و با الباقی والباعث اشاره بدانست پس او جامع جهتین بدایة و نهایت افتاده و به برکت جامعیت
افتتاح کلام جامع بدو مناسبت و هم ازینجاست که حرف با و مفتتح بحر ملکوت بر ملک واقع شده که رطب و یابس
عبارت ازانست که وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ پس این حروف را بدایت همین کتاب محتوی بر حقایق ملکی و ملکوتی
است نسبتی تامه حاصل باشد در بحر الحقایق آورده که باحرفیت عامل متصرف در غیر یعنی هم کاملست هم مکمل کمالش اگر در قسم می آید و بخود
افاده معنی آن مستقل است و تکمیلش اگر فایده استعانت و مصاحبت و الصاق می بخشد و کمال و تکمیل صفت مشایخ است که از
مقتدای اند و مقتدا از رتبه تقدیم لازمست یا گوییم که عمل او را بدرجه سبقت رسانیده و چنانچه فرموده اند شعر عامل اندر حروف سبعه
غیر با از حروف عامل نیست : از عمل نیست یکنفس خالی : از عمل یافت منصب عالی : درجات رفیع در دو سرا : بر عمل مستبنی فقط
تا امام حجة الاسلام قدس سره در بعضی از رسایل فرموده که هر حرفی از حروف تهجی بازاء مرتبه از مراتب موجودات موضوع است
و حرف با از برای اول مبدعات وضع کرده اند و شیخ برغشی نیز رحمه الله در رساله قطبیه آورده که حرف با نزد محققان ابداعیست
باول موجودات ممکنه و کلام حقایق انتظام شیخ صدر الملة والدین القونوی قدس سره در تفسیر فاتحه موید این قولست که
میفرماید که حرف با بنهایت مراتب غیبت و بدایه مراتب شهادت نامه و اول درجات تعدد و ظهور کونی که نتیجه مقام بهیمی باشد هموست
و او اقرب حروفست بالف که مظهر صورت باست و نفس رحمانی که از و در و ظاهر و متعین شده صور سایر موجودات که حروف کلمات
الهیه اند مانند تعین حروف کلمات انسانیه بنفس انسان و چنانچه اول موجودی که حضرت حق تعالی بتجلی متعین از غیب مطلق متوجه کار
عالم تدوین و تسطیر ساخت قلم است همچنان اول حروف موجوده از نفس انسانی که مرآت نفس رحمانیست در مرتبه احدیت که الف مظهر آن
باشد حرف باست و آنچه شیخ فرموده اند که مخلوق اول که حرف با بازاء اوست قلم اعلی بود مراد همان عقل نخستین با نور نبی الظهور محمدی
باشد که در تقدیم هر یک از مظاهر منقولست و بحقیقت این سه عبارت یک اشارتست چه آن جوهری را که اول از حضرت منعم الجود
قبول خلقت وجود کرد بسبب تعقل ذات و صفات خود و مبدع خود عقل گفته اند و بجهت توسط میان حق و خلق باستفاضه علوم و معارف
از ما فوق و افاضه بماتحت قلم خوانده اند و بواسطه ظاهر بودن او و ظهور اشیا بدو نور نام نهاده و مراد ازین هر سه مرتبه ثانیه است از مراتب کلیه
که غیب و تعین ثانی مسمی شده و حرف با بازاء آن موضوع است پس اختصاص حرفی که او را برای رتبه اول از مکونات وضع کرده اند بمبدء کلامی
که مبین حقایق کونیه و الهیه است انسب مینماید و از تتمه این سخنانست آنکه صاحب مفاحص طیبه در انفاسه آورده که حرف با اشارت
بحضرت واحدیه است که مبدء سلسله موجودات از و بوده چنانچه من اباء ظهر الوجود و ازین حال خبر میدهد پس ابتداء کلام نیز که مخبر از
سلسله شهودات است بهمین حروف خال از مناسبتی نیست و هم او فرموده که حروف با دلالت بتعین اول دارد که متعین بحقیقت محمدیست

ومناسبت

ومناسبت حرف با با این حقیقت روشن است چه تعانق اطراف که از خصایص گزیده حضرت ختمیه شمرده اند کما قیل شعر تعانقت
اطراف عبدی و انطوی : بساط السوی عدلا بحکم السویه : در مرتبه این حروف صورت تحقیق می پذیرد و بحکم اگر رتبه ثانیه چنانکه عاقبت
قاب را دو براه بنهایت بعد نیز مراد است و دیگر او جامعست میان اولیت و زوجیت و بمعنی امتداد او باشد و این صفت خاص
آنحضرتست چنانچه اهل عرفان پوشیده نیست اگر کسی صدای لی مع الله بندای إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ بگوش هوش رسیده باشد
جلوه جمال زیبا را یا بلال از کرشمه کلمینی یا حمیرا بدیده بصیرت دیده مصرع داند که طریق جامعیت چونست : بلکه از فحوای رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
بامنطوق رَءُوفٌ رَحِيمٌ که در آیه مذکورست شمه ازان چو پرتو سرزده پیدا شد ع بر خاطر زیرکان عیانست : و بحسب نسبت
کریمی از نامهای بزرگوار آن حضرت در مصحف قرآن لفظ ثانی اثنین إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ و بعد ما که تقدیم حقیقت نبوی روشنست
وجه مناسبت این حرف با آن حقیقت ثابت و معین و بس افتتاح کلام منزل برسید انام بهمین حروف مناسب می نماید
و طایفه از اهل اسرار بدان رفته اند که تقدم با بجهة احاطه اوست چنانچه در شمس المعارف گوید که حرف با سری مخفیست در اکثر ظاهر شود و بتبرک
برکت او همه اشیا از فوار سد و ظاهرتر ازین سخن در فتوحات آمده که شیخ ابو مدین قدس سره میفرمود که هیچ شیء را ندیدم مگر که
حرف با بر او مکتوب بود و غالب آنست که بدین سخن از مقام جمع خبر میدهد و بشر بی قام کل شیء فنظمها را میماند و از فحوای
معنی وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ آگاه میگرداند و این معیت و اتصال را بجهة آنکه از حیز کیفیت بیرونست بعقل و دریست این
یافت بیت بی تعلق نیست مخلوقی بدو : و آن تعلق هست بی چون ای عمو : این تعلق را خرد چون ره برد : بسته وصلست و فصلست ای
ای خرد : غیر وصل و فصل پی برازو لیل : لیک پی بردن نشاید از قلیل : بی بجای پی برازو دوری اهل : تارک و رویت آید سوی
وصل : اتصالی بی تکیف بی قیاس : هست رب الناس را با جان ناس : اتصالی که نگنجد در کلام : گفتنش تکلیف باشد والسلام
اشارت علماء ظاهر بعضی برانند که لفظ اسم زایدست و معنی زاید بران فرود آرند که این لفظ مقحم است و معنی او مطلقا ملحوظ
و مقصود نیست بلکه اقحام بجهة یمین است که کلام ازصورت قسم بگردد و میان یمین و تیمن امتیاز کرده شود و این لفظ در کلام
فصحا مقحم واقع شده چنانچه ع الی الحول ثم اسم السلام علیکما در قرآن مجید مثل این آمده آنجا که تعالی سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ ای سبح
ربک و جمعی دیگر گفته اند این اجزا کلامست بر وفق عرف و عادت چه دران زمان باسم اللات میگفتند این نیز بر همان
و تیره نازل شد و بعضی برانند که اگرچه بحقیقت لفظ اسم صلاست اما ذکر او متضمن فایده هاست از جمله تصفیه دل چنانچه در لطایف
امام قشیری رحمه الله آمده که ایراد اسم بجهة استصفاء قلوبست از علایق و استخلاص اسرار از عوایق یعنی نفس با نواع و اشکال
و اصناف ناشایست بسیار اشتغال دارد و بی تحلیه روح باسرار و تزکیه سر بانوار یاد کردن حق سبحانه و تعالی بر وجهی که
باید و شاید متعذرست پس حضرت عزت شانه لفظ اسم اینجا ذکر فرموده تا چون بر زبان بنده جاری گردد و داند که نام دوست
خواهد گفت دل را مصفی و روح را مجلی گرداند تا بباطن صافی ذکر ملک وانی تواند کرد و تا سینه را از لوث تعلق پاکیزه نسازد
زبان را بآب استغفار از یاد کردن اغیار نشست و نشوید نهند نام حق بردن غایت گستاخی و یاد کردن او نهایت جرئت

Copyright © King Saud University